

**نویسنده: دوید ستاکمن. «David Stockman»**

**منبع و تاریخ نشر: انتی وار در سه قسمت ذیل:**

**برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»**

---

**(1) – تاملاتی در مورد آتش بس دیگر: چرا هنوز صلح در روی زمین وجود ندارد؟**

**(2) - چگونه نیوکان های آمریکایی خاورمیانه و اوکراین را ویران کردند .**

**(3) - صلح در روی زمین وجود ندارد !**

---

**جزوه تحت عنوان: صلح روی زمین وجود ندارد**

## **No Peace On Earth**

**قسمت سوم**

**صلح روی زمین نیست؟ سرزنش وودرو ویلسون**

**No Peace on Earth? Blame Woodrow Wilso**

کریسمس دیگر و هنوز صلحی بر روی زمین وجود ندارد. و علت تقریبی این واقعیت آزار دهنده، دولت جنگی 1.3 تریلیون دلاری است که در سواحل پوتوماک کاشته شده و یا تکوین داده شده است - همراه با شبکه ای از قابلیت های جنگ، پایگاه ها، اتحادها و دست نشانندگان آن که تا چهار گوشه این سیاره کشیده شده یا گسترش داده شده است. و در موقعیتی

های قرار گرفته است، این در مورد توصیه حکیم جان کوننسی آدام به ملت جدیدش در 200 سال پیش به تمسخر می ماند:

هر جا که معیار آزادی و استقلال گشوده شده یا خواهد شد، قلب او، رحمتش و دعایش خواهد بود. اما او در جستجوی هیولاهایی برای نابودی به خارج از کشور نمی رود. او خیرخواه آزادی و استقلال همه است. او فقط قهرمان و مدافع خودش است. او با ظاهر صدایش، و همدردی خوش خیم مثالش، علت کلی را ستایش خواهد کرد.

او به خوبی می داند که با عضویت در زیر پرچم‌هایی غیر از خودش، حتی اگر پرچم‌های استقلال خارجی باشد، خود را فراتر از قدرت بیرون کشی، درگیر همه جنگ‌های منافع و دسیسه‌ها، بخل، حسادت و جاه طلبی فردی می‌کند. که رنگ‌ها را به خود گرفته و معیار آزادی را غصب می‌کنند.

آخرین جمله پررنگ تقریباً خلاصه ای از جنگ‌های برای همیشه احمقانه، مخرب، غیر ضروری و فاجعه بار مالی است که از سال 1950 در واشنگتن شکل گرفت. تقریباً بدون استثنا علیه هیولاهای خارجی ادعایی از همان نوع که جان کوننسی آدامز از هموطنانش می‌خواست به راه افتادند. عدم تعقیب: کیم ایل سونگ، محمد مصدق، فیدل کاسترو، پاتریس لومومبا، هوشی مین، سوکارنو، سالوادور آلنده، آیت‌الله خمینی، دانیل اورتگا، صدام حسین، معمر قذافی، بشار اسد، نیکلاس مادورو، ژنی پینگ ولادیمیر پوتین برجسته‌ترین هدف در جستجوی بی‌امان واشنگتن در سراسر جهان برای «هیولاهایی برای نابودی» است. با این حال، بدون استثنا، هیچ یک از این اقتدارگرایان، دیکتاتورها، مستبدان، اراندل و انقلابیون، همراه با ملتی که بر آن حکومت می‌کردند، تهدیدی مستقیم برای میهن آمریکا نبود. حتی پوتین یا شی جین پینگ نمی‌توانستند واقعاً رویای نصب ناوگان عظیم زمینی، هوایی و دریایی مورد نیاز برای عبور از خندق‌های بزرگ اقیانوسی و تخریب امنیت و آزادی 335 میلیون آمریکایی را که از «دریا تا دریای درخشان» زندگی می‌کنند، داشته باشند.

برعکس، این ادعا همیشه و همه جا این بوده است که این شیاطین خارجی به هیولاهای توتالیتار اولیه تبدیل می‌شوند - هیتلر یا استالین بعدی در حال ساخت. فرض بر این است که امثال این دو جهش یافته قرن بیستم به نوعی در DNA نوع بشر جای گرفته اند. و اگر قاطعانه و به موقع خنثی نشود، هر ظالم جدیدی که پیش می‌آید، همسایگان خود را به سبک دومینوی در حال سقوط می‌بلعد تا زمانی که قدرت اقتصادی و نظامی فتوحات انباشته آنها وجود داشته باشد، امنیت کل سیاره، از جمله سرزمین‌های منصفانه در آمریکای شمالی دور دست را تهدید میکند.

بر این اساس، حزب جنگ ادعا می‌کند که بازدارندگی هیولاهای خارجی اولیه با بد از طریق ترتیبات قوی بین المللی برای "امنیت جمعی" و مداخلات پیشگیرانه مستمر، به رهبری سیاستمداران صلح دوست و آپاراتچیکهای واشنگتن انجام شود. این دومی‌ها بالاخره

درس‌های جنگ جهانی دوم و جنگ سرد را آموخته‌اند، یا همین‌طور ادامه می‌یابد، که هوشیاری ابدی ضروری است و هیولاهای اولیه باید قبل از متاستاز به هیتلر یا استالین بعدی در گهواره له شوند.

هر زمان که یک دیوانه، ظالم یا متخاصم محلی جدید در صحنه ظاهر می‌شود، همیشه این قیاس است، و همیشه منجر به ادعاهای ناقص مخاطره‌ای جهانی می‌شود، همان‌طور که در جنگ نیابتی فعلی با پوتین در اوکراین تجسم یافته است. آن شیوع خاص جنون بی فکر تاکنون جان بیش از 400000 سرباز اوکراینی و آواره شدن 10 میلیون غیرنظامی در سراسر اروپا را به همراه داشته است. نزدیک به 200 میلیارد دلار از پول عمومی غرب تا به امروز هدر رفته است. و اکنون "جو بایدن" و اتحادیه اروپا می‌خواهند 100 میلیارد دلار دیگر برای طولانی کردن این کشتار بیهوده اهدا کنند.

با این حال، آشنایی گذرا با چند قرن اخیر تاریخ نشان می‌دهد که آنچه در اوکراین اتفاق می‌افتد، تهاجم بی‌دلیل روسیه به همسایه‌اش نیست، بلکه یک جنگ داخلی و سرزمینی در جایی است که «سرزمین‌های مرزی» در حال تغییر شکل بوده است (یعنی. "اوکراین") و دست‌نشان‌گذاران روسیه امپراتوری، و که تنها بر اساس فرمان‌های خونین لنین، استالین و خروشچف به یک دولت مشخص تبدیل شد. بنا بر این اجازه دادن به این دولت نابسامان کمونیستی 1922-1991 برای پیوستن به پدر شوروی خود در زباله دانی تاریخ، بیهوده است.

و با توجه به همه شواهد، چیزی است که پس از پایان مشت آهنین حکومت کمونیستی در سال 1991، به شدت می‌خواستند در زمینه سیاسی در اوکراین محقق شوند. دریای سیاه 80 بر 20 رای مخالف نامزدهای ملی‌گرای اوکراینی داده بود که متقابلاً 80 به 20 کثرت در مناطق مرکزی و غربی از جمله گالیسیا تاریخی و بقایای لهستان به دست آورده بودند. بنابراین، این مصنوع کمونیستی از یک تاریخ گسترده‌تر قرن بیستم که نیازی هم نبود (در زیر) می‌توانست با اعزام آلاچکسلواکی تقسیم شود و این پایان کار بود. کشته‌ها، معلولان و معلولان ده‌ها هزار نفری خود نیازی به قربانی شدن نداشتند، و همچنین هدر دادن هولناک منابع اقتصادی و مواد نظامی صدها میلیاردی آن هرگز رخ نمی‌داد.

اما این اتفاق به این دلیل رخ داد که طرف‌های ذینفعی که دائماً روی پوتوماک دوخته شده‌اند، به یک رژه بی‌پایان از «هیولاها برای نابودی» نیاز دارند تا بتوانند کار بزرگ هژمونی جهانی و فرصتی برای شکوه و اهمیت جهانی را که به خود انتصابی و اشنگتن می‌دهد، توجیه کنند. معاونان و این به معنای هیچ تریلیون دلاری در سال هنگفت مالی نیست که به نیروی سیری‌ناپذیر مجموعه کمک‌های نظامی-صنعتی-امنیتی-خارجی-اندیشکده سازمان‌های غیردولتی-مجتمع سازمان‌های غیردولتی تزریق می‌کند - ترتیبی که به طور تصادفی کلان شهر بزرگ و اشنگتن را درخشیده است.

مطمئنأً، ولاد پوتین شاهزاده مردان نیست، و او گولاگ های معاصر خود را برای نشان دادن دارد. اما او بسیار باهوش تر و تحصیل کرده تر از آن است که بخواد در لهستان یا هر جای دیگری در شرق دنیپر که روس ها به طور مشخصی از آن استقبال نمی کنند، روی شمشیر بیفتد. در واقع، خود این تصور که این تند خو استدلال معتبری برای ضرب و شتم و شکنجه است که اکنون در اوکراین انجام می دهد، توهین واقعی به بزرگسالان است، اما در مورد فعلی اوکراین، آنها به معنای واقعی کلمه عقلانیت را به باد انداخته اند. خود جو خواب آلود هفته گذشته در سخنرانی خود خطاب به ملت این شعار را به زبان آورد که پوتین قصد دارد امپراتوری شوروی قدیمی را احیا کند و لهستان، بالتیک و دروازه براندنبرگ در برلین در برنامه فتح او قرار دارند، اگر جلوی او گرفته نشود. در شرق رودخانه دنیپر. و البته، تانک های روسی در لهستان، بر اساس ماده 5 ناتو، به این معناست که نیروهای آمریکایی به نبرد و شروع جنگ جهانی سوم برای همه اهداف عملی گردآوری می شوند.

البته، کل این سنا ریو کاملاً خروس خشخاش، خوک واش، هوماگ و مالارکی است که همگی در یک دروغ مخرب غلتیده شده اند. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد پوتین چیزی جز جلوگیری از استقرار گارد پیشروی ناتو در آستانه خانه خود و موشک های کروز در فاصله 30 دقیقه از مسکو در سردارد. کل حماسه جنگ اوکراین، در واقع به یک بحران موشکی کوبا برعکس است.

به نوبه خود، این واقعیت که واشنگتن رسمی حتی از دور این کنایه را نمی بیند به این دلیل است که ما شین جنگی در سواحل پوتوماک آنقدر آب های فکری و اثرها را به طور یکسان با هیتلر/استالین اولیه آلوده کرده است. فقط "پوتین" را به صورت رباتیک وارد آخرین تجسم این فرمول هولناک بدون حتی یک رگه خجالت کرد.

## استدلال

پس اجازه دهید به محمول بپردازیم. چگونه در دنیا این تصور که کره زمین مملو از هیولاهای اولیه است که تنها با حضور جهانی و هوشیاری مستمر یک ژاندارم سیاره ای تحت رهبری واشنگتن و لباس پوشیدن می توان آنها را رام کرد، تا این حد ریشه های عمیقی پیدا کرد و برای مدت طولانی دوام آورد؟

منأً سفاکانه، پاسخ در این حقیقت نهفته است که بیشتر قرن بیستم یک خطای اجباری بود - یک اشتباه بزرگ که به حماقت مطلق وودرو ویلسون در کشاندن آمریکا به جنگ جهانی اول برمی گردد و بدین وسیله خرد جان کونینسی آدامز را به طرز مقتضای نه ای در گل خاموش کرد. و خون شمال فرانسه.

خطای نابخشودنی ویلسون این بود که ایالات متحده را بدون هیچ دلیل موجهی برای امنیت داخلی وارد جنگ بزرگ کرد، که تنها مبنای معتبر برای سیاست خارجی در یک جمهوری صلح آمیز است. جنگ اروپا نذرهای تهدید برای ایمنی و امنیت شهروندان لینکلن NE، یا Worcester MA یا Sacramento CA نبود. از این نظر، دفاع مفروض ویلسون از «آزادی دریاها» و حقوق بی طرفها یک شیب خالی بود. فراهوان او برای ایمن ساختن جهان برای دموکراسی، یک رویای بیهوده است.

در واقع، دلیل پنهان او برای فرو بردن ایالات متحده در دیگ جنگ بزرگ، هیچ یک از موارد فوق نبود. در عوض، آنچه او واقعاً به دنبال آن بود، یک صندلی بزرگ بر سر میز کنفرانس صلح بود - تا بتواند جهان را در پاسخ به دعوت خدا از نو بسازد.

اما این دنیایی بود که او آشکارا از آن بی خبر بود. وظیفه ای که او از نظر خلقی برای آن مناسب نبود. و یک واهی کامل بر اساس 14 نقطه که به طور انتزاعی فاقد ماده بودند که خمیر بازی ذهنی را تشکیل می دادند.

یا به قول کلنل هاوس، آلترا ایگو و متفکر او: مداخله ویلسون را به بازی واداشت.

نجیب ترین بخشی که تا به حال به پسر انسان رسیده است."

بدین ترتیب آمریکا در قتل عام اروپا فرو رفت و برای همیشه سنت جمهوری خواهان ضد نظامی گری و عدم مداخله در نزاع های دنیای قدیم را برای همیشه کنار گذاشت. حکمت جان کوئینسی آدام در یک لحظه به هم ریخته شد. نیازی به گفتن نیست که از مداخله ویلسون هیچ چیز نجیبی حاصل نشد. این به صلحی از پیروزمندان انتقامجو، ناسیونالیست های پیروز و امپریالیست های بخل منتهی شد - در حالی که جنگ در غیر این صورت به صلحی از ورشکستگان متقابلاً خسته و احزاب جنگ بی اعتبار از هر دو طرف ختم می شد.

با تغییر مسیر تاریخ، جنگ ویلسون اروپا را ورشکست کرد و مامایی قرن بیستم را در روسیه و آلمان به توتالیتاریسم دامن زد. به این معنا که انحرافات تاریخی محض هیتلر و استالین را نشان می دهد - که هیچ کدام بدون دخالت بی عیب ویلسون در آوریل 1917 محقق نمی شدند.

بنابراین، هژمون های کنونی واشنگتن، با نبرد همیشگی فرشتگان بهتر بشر در برابر تاریکی تمامیت خواه که همیشه در تعاملات ژئوپلیتیکی ملت ها آغاز می شود، نمی جنگند. برعکس، هیتلر و استالین تصادفات محض تاریخ بودند، که میانه های شیطان آنها را می توان نه در دی ان ای جمعی بشر، بلکه در دی ان ای ابلهی که در انتخابات سال 1916

به مردم آمریکادروغ گفت در مورد دورنگه داشتن ملت از جنگ، ردیابی کرد و بلافاصله آن را در دیگ فرو برد که هیتلر و استالین را ممکن کرد.

علاوه بر این، مداخله ویلسون در جنگ بزرگ و پیامدهای اسفناک پس از آن در ورسای، به نوبه خود، در نهایت به رکود بزرگ، دولت رفاه و اقتصاد کینزی، جنگ جهانی دوم، هولوکاست، جنگ سرد، دولت جنگ دائمی و بدخیم امروز منجر شد. مجتمع نظامی-صنعتی

آنها همچنین باعث نابودی پول سالم توسط نیکسون در سال 1971، شکست ریگان در رام کردن دولت بزرگ و فرقه ویرانگر گرینسپن در برنامه ریزی مرکزی پولی شدند.

همچنین جنگ های مداخله و اشغال بوش، ضربه مهلک آن به دولت های شکست خورده در سرزمین های اسلامی که توسط نقشه سازان امپریالیستی در ورسای به طور احمقانه ایجاد شده بود و امواج بی پایان ضربه و تروریسم ناشی از آن که 70 سال بعد جهان را مبتلا کرد، جریان یافت. و نه کمترین آسیبی که در جنگ ویلسون ایجاد شد، رژیم سرکش مدرن چاپ پول بانک مرکزی، و طاعون گرینسپن- برنا نکه- یلن- پاول اقتصاد حباب دار است که هرگز از بارش یک درصد با درآمدهای بادآورده عظیم بانک مرکزی متوقف نمی شود. حدس و گمان.

بنابراین اجازه دهید به طور خلاصه عناصر سازنده آن انحراف غم انگیز تاریخ را مرور کنیم. هیچ کدام اجتناب ناپذیر یا اجتناب ناپذیر نبود. و تمام ادعاها در مورد متوقف کردن هیتلر یا استالین دیگری که آن را زنده نگه داشته اند، در اصل ساختگی هستند.

اولاً، اگر جنگ در بهار 1917 با عقب نشینی متقابل از سنگرهای کاملاً بن بست جبهه غربی، همانطور که مقدر بود، به پایان می رسید، هیچ حمله فاجعه بار تابستانی توسط دولت کرنسکی یا شورش گسترده بعدی در پیروگراد رخ نمی داد. بکه باعث شد لنین قدرت را در نوامبر به دست بگیرد. به این معنا که قرن بیستم با آنچه متاستاز به کابوس استالینیستی یا یک کشور شوروی که صلح ملتها را به مدت 75 سال مسموم کرد، در حالی که شمشیر هسته ای داموکلس بر فراز کره زمین آویزان بود، نمی گرفت.

به همین ترتیب، هیچ چیز ناپسندی به نام پیمان صلح ورسای وجود نداشت. بدون افسانه های «خنجر از پشت» به دلیل امضای اجباری دولت وایمار بر بند «گناه جنگ»؛ بدون ادامه محاصره وحشیانه انگلیس پس از آتش بس که زنان و کودکان آلمان را به گرسنگی و مرگ کشاند و ارتش 3 میلیون نفری را که از خدمت خارج شده بود، تهدید ست، تلخ و در یک بیداد سیاسی دائمی از انتقام به جای گذاشت

بنابراین، با تجزیه آلمان و گسترش قطعات و قطعات آن به لهستان، چکسلواکی، دانمارک، فرانسه، اتریش و ایتالیا - با تحریکات بدخواهانه متعاقب آن که نازی ها را با حمایت عمومی میهن پرستانه تغذیه کرد، از سرزمینی پدیری موافقتی وجود نداشت.

همچنین اشغال روهر توسط فرانسه و بحران غرامت جنگی که منجر به نابودی طبقه متوسط آلمان در تورم فوق العاده سال 1923 شد، محقق نمی شد. و سرانجام، کتاب های تاریخ هرگز صعود هیتلری به قدرت را در سال 1933 و تمام شرارت هایی که از آن سرآزیر شد، ثبت نمی کردند. به طور خلاصه، در صد و نهمین سالگرد سارایوو، جهان زیر و رو شده است.

اول و مهمترین از همه، جنگ بزرگ و سپس به ویژه "صلح فاتحان" که با مداخله وودرو ویلسون ممکن شد، نظم اقتصادی بین المللی لیبرال اواخر قرن نوزدهم را نابود کرد. پول صادقانه، تجارت نسبتاً آزاد، افزایش جریان سرمایه بین المللی و رشد سریع یکپارچگی اقتصادی جهانی، همگی در طول 40 سال بین سال های 1870 و 1914 شکوفا شده بودند.

آن عصر طلایی، استانداردهای زندگی رو به رشد، قیمت های باثبات، سرمایه گذاری عظیم، پیشرفت فن آوری پربار و روابط صلح آمیز را در میان کشورهای بزرگ به ارمغان آورده بود - شرایطی که هیچگاه، چه قبل و نه از آن زمان، برابر نبود.

اکنون، به خاطر میراث هولناک ویلسون، ما برعکس داریم: دنیایی از دولت جنگی، دولت رفاه، قدرت مطلق بانک مرکزی و بار خردکننده بدهی های خصوصی و دولتی. یعنی یک رژیم دولتی تمام عیار که اساساً با شکوفایی سرمایه داری، زندگی اقتصادی مبتنی بر آزادی و شکوفایی آزادی خصوصی و ضمانت های قانون اساسی در برابر تجاوزات بی امان دولت مخالف است.

در یک کلام، ویلسون باید پاسخگوی بسیاری از چیزها باشد. بنابراین اجازه دهید سعی کنیم "گناه جنگ" خود او را در هشت گزاره اصلی زیر خلاصه کنیم. آنها با هم منشا اشتباه سندریم همیشگی هیتلر - استالین را توضیح می دهند و اینکه چرا هژمون مستقر در واشنگتن در تجزیه آلمان و گسترش قطعات و قطعات آن به لهستان، چکسلواکی، دانمارک، فرانسه، اتریش و ایتالیا - با تحریکات تجاوزکارانه متعاقب آن که نازی ها را با حمایت عمومی میهن پرستانه در ته میهن تغذیه کرد.

**گزاره شماره 1:** جنگ بزرگ در مورد هیچ چیزی ارزش مردن نداشت و هیچ اصل قابل تشخیصی برای بهبود انسان در کار نبود. کلاه های سیاه زیادی وجود داشت، اما کلاه های سفید نبود.

در عوض، این یک فاجعه قابل اجتناب بود که از ناتوانی سیاسی، بزدلی، بخل و حماقت ناشی میشد.

" . با دسیسه‌های دادگاهی منحط در سن پترزبورگ، جایی که تزار هنوز ادعای حقوق الهی می‌کرد و تزارینا در پشت صحنه به توصیه شنیع راسپوتین حکومت می‌کرد .

همچنین، می‌توانید وزیر امور خارجه روسیه، سا زونوف را به خاطر توهماتش درباره عظمت بیشتر اسلواها که تحریکات صربستان پس از سارایوو را تشویق کرده بود، محکوم کنید . و امپراتور سرزنش فرانتس ژوزف را به خاطر اینکه در شصت و هفتمین سال سلطنتش به قدرت رسید و در نتیجه امپراتوری در حال فروپاشی خود را در برابر انگیزه های خودکشی «حزب جنگی» ژنرال کنراد آسیب پذیر کرد، سرزنش کنید .

به طور مشابه، شما می‌توانید صدراعظم دوگانه آلمان، بتمان هالوگ، را متهم کنید که به اتریش ها اجازه داده است این باور را داشته باشند .

اما پس از همه اینها - به خصوص زحمت صحبت کردن را نداشته باشید، قیصر اعلان جنگ آنها علیه صربستان را تأیید کرد . و وینستون چرچیل و "حزب جنگ" لندن را به دلیل ناتوانی در تشخیص این موضوع که تهاجم طرح شلیفن از طریق بلژیک تهدیدی برای انگلستان نبود، دفاع اجتناب ناپذیر آلمان در برابر جنگ دو جبهه ای بود . در مورد دفاع از دموکراسی، اثبات لیبرالیسم یا خنثی کردن خودکامگی و نظا می‌گری پروس .

برعکس، حزب جنگ بریتانیا که توسط افرادی مانند چرچیل و کیچنر رهبری می‌شد، تماماً برای شکوه امپراتوری بود، نه اثبات دموکراسی . هدف اصلی جنگ فرانسه، حرکت رونیستی برای بازیابی آلزاس-لورن بود - عمدتاً سرزمینی آلمانی زبان به مدت 600 سال تا زمانی که لویی چهاردهم آن را فتح کرد، اما در طول جنگ فرانسه و پروس در سال 1870 به آلمانی ها از دست رفت .

در هر صورت، استبداد آلمان از قبل در آخرین مرحله خود قرار داشت که با ورود بیمه اجتماعی همگانی و انتخاب اکثریت سوسیالیست- لیبرال در رایشستاگ در آستانه جنگ، نشان داده شد . و گولش‌های اتریش- مجارستان، بالکان و عثمانی از ملیت‌ها، به ترتیب، بدون توجه به اینکه چه کسی در جنگ بزرگ پیروز شد، درگیری‌های منطقه‌ای پایان ناپذیر فوران می‌کردند .

به طور خلاصه، هیچ چیز اصولی یا اخلاقی بالاتر در نتیجه در خطر نبود .

**پیشنهاد شماره 2:** جنگ بزرگ هیچ تهدیدی برای امنیت ملی برای ایالات متحده ایجاد نکرد . البته، احتمالاً خطر قدرت های آنتانت نبودند - بلکه آلمان و متحدانش بودند .



چگونه خدایی سخت نیست پس از شکست تهاجم طرح شلیفن در 11 سپتامبر 1914، ارتش آلمان در یک جنگ زمینی خونین، ورشکستگی و دو جبهه که نابودی ناگزیر آن را تضمین کرد، زندانی شد. به همین ترتیب، پس از نبرد یوتلند در ماه مه 1916، ناوگان بزرگ سطحی آلمان در بندرگاه های خود بسته شد - یک ناوگان فولادی بی اثر که هیچ تهدیدی برای سواحل آمریکا در فاصله 4000 مایلی نداشت

در مورد بقیه قدرت های مرکزی، امپراتوری های عثمانی و هابسبورگ قبلاً قرار ملاقاتی با زباله دان تاریخ داشتند. همچنین نیازی نیست که ما حتی با عضو چهارم قدرت های مرکزی - یعنی پادشاهی بلغارستان - زحمت بکشیم؟

**گزاره شماره 3:** بهانه های ویلسون برای جنگ با آلمان - جنگ زیردریایی و تلگرام زیرمن - نیمی از آن چیزی نیست که توسط مورخان ایالت جنگی شکسته شده است .

در مورد به اصطلاح آزادی دریاها و حقوق کشتیرانی خنثی، داستان بسیار ساده است. در نوامبر 1914، انگلستان دریای شمال را به عنوان "منطقه جنگی" اعلام کرد. کشتی های بی طرف را با مین های مرگبار دریایی تهدید کرد. اعلام کرد که هر چیزی که می توانست به طور مستقیم یا غیرمستقیم برای ارتش آلمان مورد استفاده قرار گیرد، قاچاق است که ضبط یا نابود می شود. و اعلام کرد که محاصره بنادر آلمان به گونه ای طراحی شده است که آن را از گرسنگی تسلیم کند .

چند ماه بعد، آلمان تلافی کرد و سیاست جنگ زیردریایی خود را که برای جلوگیری از جریان غذا، مواد خام و تسلیحات به انگلستان طراحی شده بود، اعلام کرد. این پادزهر ناامید کننده یک قدرت زمینی برای محاصره کوبنده انگلستان از طریق دریا بود.

بر این اساس، در آب های اروپای شمالی وضعیت جنگ کامل وجود داشت، به این معنی که «حقوق» سنتی بی طرف ها بی ربط بود و در واقع توسط هر دو طرف نادیده گرفته می شد. انگلستان در تسلیح بازرگانان و انبار کردن مهمات بر روی هواپیماهای مسافربری، در مورد خطر مرگبار ناشی از آن برای غیرنظامیان بیگناه، ریاکار و کاملاً سوارکار بود - که نمونه آن 4.3 میلیون فشنگ تفنگ و صدها تن دیگر مهمات حمل شده در بدنه لوسیتا نیا بود.

به همین ترتیب، متوسل شدن آلمان به به اصطلاح "جنگ زیردریایی نامحدود" در فوریه 1917 وحشیانه و احمقانه بود، اما در پاسخ به فشارهای سیاسی داخلی گسترده در طول آنچه به عنوان "زمستان شلغم" در آلمان شناخته می شد، رخ داد. در آن زمان، کشور از محاصره انگلیسی - به معنای واقعی کلمه - گرسنه بود .

وزیر ویلیام جنینگز برایان قبل از استعفای اصولی خود در ژوئن 1915 این موضوع را به درستی دریافت کرد. اگر او کمتر دیپلماتیک بود، می‌گفت هرگز نباید پسران آمریکایی بر روی صلیب اتاق ایالتی کانارد به صلیب کشیده شوند تا چند هزار پلوتوکرات ثروتمند بتوانند از «حق» فرضی خود برای غوطه‌ور شدن در تجملات و در عین حال آگاهانه در مسیر آسیب‌رسانی استفاده کنند.

در مورد تلگرام زیمرمن، این تلگرام هرگز به مکزیک تحویل داده نشد. در عوض، از برلین به عنوان یک بیانیه دیپلماتیک داخلی برای سفیر آلمان در واشنگتن ارسال شده بود، کسی که سخت تلاش کرده بود تا کشورش را از جنگ با ایالات متحده دور نگه دارد. اما اطلاعات بریتانیا آن را رهگیری کرده بود و بیش از یک ماه روی آن نشست بود و منتظر یک لحظه مناسب برای تحریک آمریکا به هیستری جنگی بود.

همانطور که اتفاق افتاد، این به اصطلاح بمب در واقع فقط یک نشخوار وزارت خارجه در مورد طرح احتمالی نزدیک شدن به رئیس جمهور مکزیک در مورد اتحاد در صورت اعلام جنگ ایالات متحده به آلمان بود.

بنابراین تلگرام به اصطلاح زیمرمن نه تعجب آور بود و نه یک کاسوس بلی مشروع. علاوه بر این، اتحاد اقتضایی توسط هر دو طرف به شدت انجام شد. به عنوان مثال، آیا اتحادیه با وعده بخش‌های بزرگ اتریش به ایتالیا رشوه نداده است؟ آیا رومانیایی‌های بدبخت سرانجام زمانی که به آنها وعده ترانسیلوانیا داده شده بود، به آن‌ها نپیوستند؟ آیا یونانی‌ها بر سر سرزمین‌های ترکیه که قرار بود برای پیوستن به متحدان به آنها اعطا شود، بی‌پایان چانه‌زنی نکردند؟ آیا لورنس عربستان به شریف مکه رشوه نداد و وعده استخراج سرزمین‌های وسیع عربی از عثمانی‌ها را داد؟

پس چرا آلمان - در صورت حمله آمریکا - وعده بازگشت تگزاس را نمی‌دهد؟

**گزاره شماره 4:** اروپا انتظار یک جنگ کوتاه را داشت و در واقع زمانی که حمله طرح شلیفن در 30 مایلی خارج از پاریس بر روی رودخانه مارن در اواسط سپتامبر 1914 با تعلق شد، به جنگی رسید. و گل - راهروی وحشتناک 400 مایلی از کشتار بی‌معنا، کشتار غیرقابل توصیف و حماقت نظامی بی‌وقفه که از سواحل فلاندر در سراسر بلژیک و شمال فرانسه تا مرز سوئیس امتداد داشت.

چهار سال بعد شاهد خط موجی بیش از 4 میلیون تلفات در طرف متفقین و 3.5 میلیون در طرف آلمان بود.

اگر شکی وجود داشت که سنگرهای مداخله فاجعه بار ویلسون، در هم‌تنیدگی‌های سیم خاردار، تونل‌ها، جایگاه‌های توپخانه و خاک سوخته غرق‌شده که به ندرت بیش از چند مایل

در هر دو جهت حرکت می‌کرد و در نهایت ادعا می‌کرد یک جنگ فرسایشی، بن‌بست و در نهایت را تغییر داد. فرسودگی متقابل در پیروزی پیری برای متحدان، در چهار تحول در سال 1916 به یادگار ماند. در مرحله اول، آلمانی‌ها همه چیز را برای حمله گسترده ای که برای تسخیر قلعه‌های وردون طراحی شده بود، شرط‌بندی کردند - نبردهای دفاعی تاریخی در مرز شمال شرقی فرانسه که از زمان روم‌ها پابرجا بود، و پس از شکست تحقیرآمیز فرانسه در فرانسه-پروس به شدت تقویت شده بود. جنگ 1870.

اما با وجود بسیج 100 لشکر، بزرگترین عملیات بمباران توپخانه‌ای که تا آن زمان ثبت شده است، و حملات مکرر پیاده نظام از فوریه تا نوامبر که منجر به بیش از 400000 تلفات آلمانی شد، حمله وردون شکست خورد.

روی داد دوم تصویر آینه‌ای آن بود - حمله عظیم بریتانیا و فرانسه به نام دومین نبرد سام، که با گلوله‌های توپخانه‌ای به همان اندازه مخرب در 1 ژوئیه 1916 آغاز شد و سپس به مدت 3 ماه امواجی از پیاده نظام را به سمت جرقه‌های آلمان فرستاد. مسلسل و توپخانه. این نیز با شکست بزرگ به پایان رسید، اما تنها پس از بیش از 600000 تلفات انگلیسی و فرانسوی از جمله یک چهارم میلیون کشته.

در بین این حمام‌های خون، بن‌بست با رویارویی دریایی در یوتلند تقویت شد که برای بریتانیا کشتی‌های غرق‌شده و ملوانان غرق‌شده‌تر از آلمانی‌ها هزینه داشت، اما همچنین باعث شد آلمان‌ها ناوگان سطحی خود را به بندر بازنشسته کنند و دیگر هرگز نیروی دریایی سلطنتی را به چالش نکشند.

نبرد در آب‌های آزاد سرانجام، تا پایان سال 1916، ژنرال‌های آلمانی که ارتش روسیه را در شرق تنها با یک نهم‌بخش کوچک ارتش آلمان - ژنرال‌های هیندنبورگ و لوندورف - نابود کرده بودند، فرماندهی جبهه غربی را به عهده گرفتند. در حال حاضر، آنها با درک این موضوع که برتری فزاینده متفقین در نیروی انسانی، به دلیل پیش‌نویس بریتانیا در سال 1916 و بسیج نیروها از سرتاسر امپراتوری، استراتژی جنگ آلمان را به شدت تغییر دادند.

بنابراین آنها دستور یک ولتاژ استراتژیک دادند که در نتیجه خط هیندنبورگ ایجاد شد. دومی یک شگفتی نظامی بود که بر اساس مجموعه‌ای از مسلسل‌ها و نیروهای مانور سخت شده مبتنی بر جعبه قرص‌ها به جای پیاده نظام انبوه در خط مقدم، و هزارتوی پیچیده از تونل‌های مهندسی شده، پناهگاه‌های عمیق زمینی، اتصالات ریلی، توپخانه سنگین و انعطاف‌پذیر بود. ذخیره در عقب همچنین با انتقال ارتش‌های شرقی آلمان به جبهه غربی، 200 لشکر و 4 میلیون نفر در خط هیندنبورگ به آن افزوده شد.

این مانع از هرگونه امید به پیروزی آنتانت شد تا سال 1917، در فرانسه و انگلستان، مردان توانا و توانمند برای غلبه بر خط هیندنبورگ باقی نمانده بودند، خطی که به نوبه خود برای سفید کردن ارتش های آنتانت به رهبری قضا با نی مانند ژنرال انگلیسی هیگ و ژنرال فرانسوی ژفر تا زمان حکومت هایشان طراحی شده بود. برای صلح شکایت کرد بنابراین، با فروپاشی ارتش روسیه در شرق و یخ زدگی بن بست در غرب به طور نامحدود در اوایل سال 1917، تنها چند ماه قبل از شورش در میان خطوط فرانسوی، تضعیف روحیه در لندن، گرسنگی و محرومیت دسته جمعی در آلمان و ورشکستگی در اطراف باقی مانده بود. می توانست به صلحی از فرسودگی متقابل و یک شورش سیاسی در سراسر اروپا علیه سازندگان جنگ منجر شود. بنابراین مداخله ویلسون جهان را بازسازی نکرد. اما به طور بنیادی خطوط تاریخ قرن بیستم را دوباره کانالیزه کرد و همانطور که می گویند، به روش خوبی نیست.

**گزاره شماره 5:** خطای دورانی ویلسون نه تنها باعث پیروزی آنتانت و نفرت ورسای و همه فرزندان آن شد، بلکه تبدیل فدرال رزرو از یک "بانک بانکدار" منفعل به یک بانک مرکزی مداخله گرتا زانودروال استریت شد. مدیریت مالی جنگ و مدیریت کلان اقتصادی

این نیز یک نقطه اصلی تاریخی بود، زیرا اقدام کارتر گلس در سال 1913 به بانک های ذخیره جدید اجازه نداد که حتی اوراق قرضه دولتی داشته باشند. در عوض، به آنها اجازه داد که اعتبارات تجاری خوب و مطالبات نقدی را که توسط بانک های تجاری محلی به صندوق های تخفیف مجدد 12 بانک ذخیره منطقه ای آورده می شد، به صورت غیرفعال تخفیف دهند. و هیچ مداخله ای در بازار آزاد در بازارهای بدهی وال استریت یا هیچ گونه تخفیفی در رابطه با رشد تولید ناخالص داخلی، مشاغل، تورم، مسکن یا سایر اهداف برنامه ریزی مرکزی پولی امروزی در نظر نگرفته است.

در واقع، «بانک بانکدار» کارتر گلس اهمیتی نمی داد که آیا نرخ رشد تولید ناخالص داخلی مثبت 4 درصد، منفی 4 درصد یا هر چیزی در این بین باشد. کار ساده آن هدایت نقدینگی به سیستم بانکی در پاسخ به افت و خیز تجارت و تولید در خیابان اصلی بود.

شغل، رشد و شکوفایی باید نتیجه برنامه ریزی نشده میلیون ها تولیدکننده، مصرف کننده، سرمایه گذار، پس انداز، کار آفرینان و دلالتان فعال در بازار آزاد باقی بماند، نه تجارت دولتی. اما جنگ ویلسون بدهی ملی را از حدود 1 میلیارد دلار یا 11 دلار سرانه - سطحی که از زمان نبرد گتیسبورگ حفظ شده بود - به 27 میلیارد دلار رساند که شامل بیش از 10 میلیارد دلار است که مجدداً به متحدان قرض داده شد تا آنها را قادر به ادامه جنگ کند. هیچ شانسی وجود ندارد که این فوران عظیم استقراض فدرال بتواند از پس انداز داخلی در بازار خصوصی تامین مالی شده باشد.

بنابراین اساساً مه فدرال رزرو به دلیل شرایط ضروری جنگ تغییر کرد تا به آن اجازه داده شود که بدهی های دولتی را در اختیار داشته باشد و وام هایی را که به شهروندان خصوصی وثیقه شده توسط اوراق خزانه داری کاهش یابد .

در زمان معین، در ایوهای معروف و عظیم لیبرتی با ند به یک طرح پونزی با شکوه تبدیل شد . آمریکایی های میهن پرست از بانک های خود پول قرض کردند، اوراق قرضه جنگی خریدند و سپس اوراق قرضه جنگی خود را به عنوان وثیقه گذاشتند . به نوبه خود، بانک ها از فدرال رزرو پول قرض کردند و وثیقه مشتریان خود را مجدداً قرض کردند . سرانجام، بانک های ذخایر میلیاردها دلاری را که به بانک های تجاری وام داده بودند، از هوا ایجاد کردند، در نتیجه نیروی عرضه و تقاضا را خفه کردند، و در عوض، نرخ های بهره را به طور خودسرانه در سطوح پایین برای طول مدت جنگ تعیین کردند .

زمانی که ویلسون نجات جهان را به پایان رساند، آمریکا یک بانک مرکزی مداخله گر داشت که در هنر تعیین نرخ بهره و گسترش بی رویه اعتبارات فیات تحصیل کرده بود که در صورت حساب های تجاری و تجاری واقعی لنگر نمی انداخت . و ایالت های جنگ ورفاه اولیه آن آژانسی برای پولی سازی بدهی عمومی داشتند که می توانست هزینه های هنگفت دولت را بدون مزاحمت مالیات های بالا بر مردم یا از بین بردن سرمایه گذاری های تجاری به دلیل نرخ های بهره بالا که در غیر این صورت برای متعادل کردن عرضه و تقاضا در کشور مورد نیاز بود، اجازه دهد . چاله های باند

**پیشنهاد شماره 6 :** با طولانی کردن جنگ و افزایش گسترده سطح بدهی و چاپ پول از هر طرف، حماقت ویلسون مانع از سرگیری مناسب استاندارد طلای کلاسیک پس از جنگ در برابری های قبل از جنگ شد .

این شکست «از سرگیری» به نوبه خود، راه را برای فروپاشی نظم پولی و تجارت جهانی در سال 1931 هموار کرد - شکستی که یک پاکسازی استاندارد اقتصادی پس از جنگ را به رکود بزرگ و یک دهه حمايت گرایي تبدیل کرد . - دستکاری ارزهای همسایه و در نهایت تسلیح مجدد و توطئه دولتی.

در اصل، دولت های انگلیس و فرانسه میلیاردها دلار از شهروندان خود جمع آوری کرده بودند، با این وعده جدی که در برابری های پیش از جنگ بازپرداخت خواهند شد . به این معنا که انتشار انبوه اوراق قرضه جنگی در پایان خصومت ها به پول طلا تبدیل می شد .

اما دولت های مبارز در طول جنگ، ارزهای فیات و تورم بسیار زیادی چاپ کرده بودند، و از طریق هنگ های داخلی، مالیات های سنگین و نابودی جنگی غیرقابل درک زندگی اقتصادی در شمال فرانسه، اقتصاد خصوصی آنها را به شدت آسیب رسانده بود .

بر این اساس، تحت رهبری احمقانه چرچیل، انگلستان در سال 1925 دوباره به طلا در برابری قدیمی متصل شد، اما هیچ اراده یا ظرفیت سیاسی برای کاهش دستمزدها، هزینه‌ها و قیمت‌های متورم زمان جنگ به شیوه‌ای متناسب، یا زندگی با ریاضت و زندگی کوچک نداشت. استانداردهایی که انحلال صادقانه بدهی‌های جنگی آن مستلزم آن بود.

در همان زمان، فرانسه به وام‌دهندگان زمان جنگ خود خیانت کرد و دو سال بعد مجدداً فرانک را در سطحی به شدت کاهش یافت. این منجر به جهش رونق همسایه گدا و انباشت ادعاهای پوند استرلینگ شد که در نهایت بازار پول لندن و «استاندارد مبادله طلا» مبتنی بر استرلینگ را که بانک انگلستان و خزانه داری بریتانیا به عنوان یک معامله عرضه کرده بودند، منجر کرد. راه بازگشت مرد فقیر با طلا.

با این حال، تحت این ابزار «گلد لایت»، فرانسه، هلند، سوئد و سایر کشورهای مازاد، مقادیر زیادی بدهی استرلینگ به جای تسویه حساب‌های خود در شمش طلا جمع کردند - یعنی اساساً میلیاردها وام بدون تضمین به انگلیسی‌ها دادند. آنها این کار را بر اساس "وعده" دولت بریتانیا انجام دادند که پوند استرلینگ در 4.87 دلار به ازای هر دلار باقی خواهد ماند - درست مانند 200 سال زمان صلح قبل.

اما سیاستمداران بریتانیایی در سپتامبر 1931 با تعلیق بازخرید و شناور کردن پوند به وعده‌های خود و طلبکاران بانک مرکزی خود خیانت کردند، در نتیجه برابری را از بین بردند و باعث شدند که مبارزه یک دهه برای از سرگیری استاندارد طلای صادقانه با شکست مواجه شود. انقباض رکودی تجارت جهانی، جریان سرمایه و سرمایه داری ذاتاً به دنبال داشت.

**پیشنهاد شماره 7:** با تبدیل آمریکا یک شبه به انبار غله، زرادخانه و بانکدار آنتانت زمان جنگ، اقتصاد ایالات متحده مخدوش، متورم شده و به یک صادرکننده و طلبکار جهانی غول پیکر، اما ناپایدار و ناپایدار تبدیل شده بود.

به عنوان مثال، در طول سال‌های جنگ، صادرات ایالات متحده 4 برابر افزایش یافت، تولید ناخالص داخلی از 40 میلیارد دلار به 90 میلیارد دلار افزایش یافت و واشنگتن 10 میلیارد دلار بدهی فوق‌الذکر را از انگلیس و فرانسه انباشته کرد. در نتیجه، درآمد و قیمت زمین در کمربند مزرعه افزایش یافت، و فولاد، مواد شیمیایی، ماشین‌آلات، مهمات و کشتی‌سازی بی‌سابقه رونق گرفت - تا حد زیادی به این دلیل که عمو سام اساساً به متحدان ورشکسته که نیاز مبرم به نظامی و غیرنظامی داشتند، منابع مالی فروشنده را تأمین می‌کرد.

کالاها طبق قوانین کلاسیک، پس از جنگ باید اصلاحات بدی صورت می‌گرفت - زیرا جهان به پول صادقانه و امور مالی سالم بازگشت. اما این اتفاق نیفتاد زیرا فدرال رزرو جدید به رونق باورنکردنی در وال استریت و بازار اوراق قرضه ناخواسته عظیم

در وام های خارجی دامن زد. در مقیاس اقتصادی امروزی، این دومی به بیش از 1.5 تریلیون دلار بالغ شد و در واقع، رونق جنگ در صادرات و مخارج سرمایه را تا سال 1929 حفظ کرد. این انحلال تاخیری شکوفایی جنگ ویلسون بود.

پس از سقوط، صادرات و مخارج سرمایه ای تا 80 درصد کاهش یافت، وقتی که گرانی اوراق قرضه بی ارزش خارجی در مواجهه با نکول های عظیم در خارج از کشور پایان یافت. و این به نوبه خود منجر به انحلال غم انگیز موجودی های صنعتی و سقوط اعتبار شد که باعث خرید کالا های بادوام مصرفی مانند یخچال و خودرو شد. به عنوان مثال، دومی پس از سال 1929 از 5 میلیون به 1.5 میلیون واحد در سال کاهش یافت.

**گزاره شماره 8:** به طور خلاصه، رکود بزرگ یک رویداد تاریخی منحصر به فرد به دلیل تغییر شکل های مالی گسترده جنگ بزرگ بود - تغییر شکل هایی که به دلیل طولانی شدن آن پس از مداخله ویلسون و گسترش اعتبار گسترده توسط فدرال رزرو و بانک انگلستان به شدت اغراق شده است. در طول جنگ و بعد از آن با بیان متفاوت، آسیب های دهه 1930 نتیجه نقص های ذاتی یا بی ثباتی های چرخه ای ادعایی سرمایه داری بازار آزاد نبود. در عوض، این میراث به تأخیر افتاده کشتار مالی جنگ بزرگ و تلاش های شکست خورده دهه 1920 برای بازگرداندن نظم لیبرال پول سالم، تجارت آزاد و جریان بدون مانع پول و سرمایه بود. اما این آسیب کاملاً اشتباه فهمیده شد، و بنابراین باعث نفرین اقتصاد کینزی شد و سیاستمداران را وادار کرد تا تقریباً در هر جنبه ای از زندگی اقتصادی دخالت کنند و به دیستوپیا سرمایه داری دولت گرا و دوستانه ای که در این قرن ظهور کرده است، ختم شد.

اما این آسیب کاملاً اشتباه فهمیده شد، و بنا بر این باعث نفرین اقتصاد کینزی شد و سیاستمداران را وادار کرد تا تقریباً در هر جنبه ای از زندگی اقتصادی دخالت کنند و به دیستوپیا سرمایه داری دولت گرا و دوستانه ای که در این قرن ظهور کرده است، ختم شد.

و بدترین این مصائب ناشی از حکومت، البته، سندرم هیتلر - استالین بود! این ستونی است که دولت جنگی و هژمون و اشنگتن بر آن بنا شده است و تا مغز استخوان بی اساس و مضر است.

### **چند سطری در مورد نویسنده این مقاله تحلیلی:**

دیوید استاکمن دو دوره نماینده کنگره از میشیگان بود. او همچنین مدیر دفتر مدیریت و بودجه تحت ریاست جمهوری رونالد ریگان بود. پس از ترک کاخ سفید، استوکمن 20 سال کار در وال استریت داشت. او نویسنده سه کتاب است، پیروزی سیاست: چرا انقلاب ریگان شکست، تغییر شکل بزرگ: فساد سرمایه داری در آمریکا، TRUMPED! ملتی در آستانه نابودی..... و چگونه آن را

برگردانیم، و حساب بزرگ پول اخیراً منتشر شده: از خود در برابر طوفان تورم  
آینده محافظت کنید.

----- با تقدیم احترامات «2024-02-21»



